**اصول، جلسه 46: 15/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت صحیحة ثالثة زراره صحبت می‌کردیم. مرحوم شیخ انصاری صحیحة ثالثة زراره را فرمودند به دلیل این‌که روایت را نمی‌شود با مذهب حق تطبیق دارد و بر استصحاب بدون استدلال کرد، روایت را به این معنا گرفتند که مراد از این روایت از نقض یقین به شک این هست که بنای بر تحصیل یقین داشته باشد و با شک از یقین به اشتغال ذمه‌اش دست نکشد. همان قاعدة اشتغال را این روایت می‌خواهد بیان کند. و اشاره کردند که در بعضی روایات از قاعدة اشتغال با یبنی علی الیقین یاد شده. یک سری روایاتی که می‌توانست دلیل مرحوم شیخ باشد را ذکر کردیم، یکی از این روایات، روایت اسحاق بن عمار بود که البته بعداً مرحوم شیخ در مورد این روایت صحبت خواهد کرد، ولی حالا من اینجا یک مقدار کمی اشاره کنم، اصل بحث اصلی‌اش بعداً صحبت خواهیم کرد. این روایت این بود که در فقیه وارد شده:

«رُوِيَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام إِذَا شَكَكْتَ فَابْنِ عَلَى الْيَقِينِ قَالَ قُلْتُ هَذَا أَصْلٌ قَالَ نَعَمْ»

فقیه، جلد ۱، صفحة ۳۵۱، حدیث 1025.

مرحوم مجلسی اول رحمت الله علیه در روضة المتقین، جلد ۲، صفحة 433، در ذیل این حدیث فرموده: «و ظاهره البناء على الأقل كما تقدم في أخبار أخر، و حمله بعض الأصحاب على أن اليقين هو البناء على الأكثر لأنه لا يحصل فيه الزيادة المحتملة في الصلاة، و كان الصدوق يقول بالتخيير كما تقدم.»

این را در لوامع صاحبقرانی، جلد ۴، صفحة 273، عبارت را توضیح بیشتر داده، به این شکل، لوامع صاحبقرانی شرح فارسی ایشان بر فقیه هست و بعد از روضة المتقین نوشته و احیاناً مطالبی در آن هست که در روضة المتقین هم نیست. در لوامع صاحبقرانی این هست که می‌فرمایند: «ظاهرش آنست كه بنا بر اقلّ مى‏گذارد و پيشتر گفت كه بنا بر اكثر مى‏گذارد پس مى‏بايد كه صدوق قايل باشد به تخيير ميان بنا بر اقلّ و بنا بر اكثر چنانكه الحال گفت و جمعى تاويل كرده‏اند امثال اين حديث را كه اگر بنا بر اكثر گذارد و نماز احتياط را به جا آورد يقينا بري‏ء الذمّه است و نمازش صحيح است زيرا كه اگر در واقع اكثر باشد به جا آورده است و آن زيادتى نافله باشد و اگر كم باشد اين متمم باشد بخلاف بنا بر اقل كه گاه باشد در واقع اكثر باشد و نماز زياده شود و زيادتى عمدا نماز را باطل مى‏كند.»

البته شاید این آقایان که این روایت را به این معنا گرفتند، حالا عبارتی هم مرحوم شعرانی دارد؟ مرحوم شعرانی عبارتی در شرح کافی ملا صالح مازندرانی در حاشیه‌اش، جلد ۳، صفحة ۳۹۳، عبارتی دارد، آن را هم بخوانم بد نیست. ایشان به تناسب در ضمن یک بحثی می‌گوید: «ربما يريد الائمة عليهم السلام شيئا غير ما اصطلح عليه أصحاب الفنون فيضل الذهن، و أتذكر مسئلة فى الاصول استقر اصطلاحهم على أن يقولوا فى الشك ابن على كذا مثلا فى الشك بين الثلاث و الاربع ابن على الاربع و قد ورد فى الحديث اذا شككت فابن على اليقين فحملوا كلام الامام على اصطلاحهم و احتجوا به على حجية الاستصحاب مع أن مراد الامام هو مراد اهل اللغة من مثل هذا القول فيقولون بناء أمر فلان على الدقة و فلان على المساهلة و فلان على طلب الدنيا و البخل و فلان على التجدد و فلان على التعصب للقدماء و كذلك «فابن على اليقين» معناه ابن أمرك على تحرى اليقين فى اطاعة الحق و ترك الشك»

ولی یک نکته‌ای که هست آن این است که خود مرحوم آقای شعرانی هم فابن علی الیقین را وقتی می‌خواسته معنا کند ابن امرک، یک امرک اضافه کرده، تحرّی الیقین هم اضافه کرده و این تعبیر برای این‌که بشود از این فابن علی الیقین آن معنا را در آورد. این معنا، معنای ظاهر ابن علی الیقین نیست. بله، در بحث شکوک نماز ممکن است با همین قائل بشویم که مراد از ابن علی الیقین همین معناست، ولی این را به قرینة سایر روایاتی که ابن علی الیقین، یک معنایش ممکن این باشد بل علی المتیقن که اقل هست بنا بگذار، چون روایت دیگر داریم که بنا بر اکثر گذاشت، ما از این معنای قبلی که ظاهر بدوی روایت هست، رفعیت می‌کنیم و معنایش را جمعاً بین روایات باب شکوک صلوة به آن معنا می‌گیرم. اما این‌که بخواهیم بگوییم ذاتاً ابن علی الیقین معنایش، معنایی هست که ایشان معنا کردند، این نیاز به یک قرینة خاصی دارد که به نظر قرینه‌ای وجود ندارد، ظاهر یقین این هست که یقین موجود است، نه این‌که انسان باید تحصیل یقین بکند، در طلب یقین با تحرّی الیقین، یعنی انسان در طلب یقین هست، طلب معنایش این است که آن مطلوب ما موجود نیست، ما برای ایجادش به دنبالش هستیم. این تحرّی که اضافه کرده عبارت را تغییر داده، و یک عبارت دیگری آورده.

علی ای تقدیر مرحوم شیخ هم ممکن است در همین بحث روایت مورد بحث ما هم نظرش همین باشد، نه این‌که، ایشان می‌گوید با توجه به این‌که ما در روایت دیگر ابن علی الیقین، ولو به قرینة سایر روایت باب شکوک به این معنا گرفتیم، این در روایت مورد بحث ما هم می‌توانیم صحیحة ثالثة زراره به قرینة این‌که نمی‌تواند آن معنای اوّلیه‌ای که ابتداءً به ذهن می‌رسد به خاطر همان بحث تقیه و آن بحث‌هایی که مرحوم شیخ، قرائنی که شیخ ذکر کردند، روایت را نمی‌شود اینجور معنا کرد، بنابراین بنای بر یقینی که در این روایت وارد شده و همچنین لا تنقض الیقین بالشک که آن هم در واقع کانّ تفسیر همان بنای بر یقین هست، اینها را باید به همان معنایی معنا کنیم که روایات دیگر را هم مثل صحیحة، روایت اسحاق بن عمار را به همان معنا گرفتیم. همچنان که در بعضی روایات دیگر همان روایت رفاعة در بحث طواف هم عبارت‌هایی را برایتان آوردم که به این معنا گرفتند. و شبیه این را هم مرحوم شیخ در روایت علی بن یقطین مطرح فرمودند.

ایشان می‌گوید: «فَأَمَّا مَا رَوَاهُ» سندش را ذکر می‌کند تا علی بن یقطین. «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ لَا يَدْرِي كَمْ صَلَّى وَاحِدَةً أَوِ اثْنَتَيْنِ أَمْ ثَلَاثاً قَالَ يَبْنِي عَلَى الْجَزْمِ وَ يَسْجُدُ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ وَ يَتَشَهَّدُ خَفِيفاً.» تهذیب، جلد 2، صفحة 184.

شیخ بعدش می‌گوید: اما رواه علی بن یقطین فَلَا يُنَافِي الْخَبَرَ الْأَوَّلَ لِأَنَّهُ قَالَ يَبْنِي عَلَى الْجَزْمِ وَ الَّذِي يَقْتَضِيهِ الْجَزْمُ اسْتِئْنَافُ الصَّلَاةِ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ وَ الْأَمْرُ بِسَجْدَتَيِ السَّهْوِ يَكُونُ مَحْمُولًا عَلَى الِاسْتِحْبَابِ لَا لِجُبْرَانِ الصَّلَاةِ.

اینها ممکن است به عنوان حمل روایت، یعنی جمع بین روایات را به این معنا کرده باشند.

علی ای تقدیر مرحوم شیخ مطرح کرده بودند که یبنی علی الیقین به معنای این‌که انسان در صدد تحصیل دارد. آقای حائری استاد ما در حاشیه روایت علا را ذکر کرده بودند. روایت علا آنجوری که آقای حائری نقل کرده بودند، استدلال به روایت علا راحت نیست. آقای حائری اینجوری نقل کرده بودند، عن العلاء قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام رجل صلی رکعتین و شک فی الثالثة قال یبنی علی الیقین فاذا فرغ تشهد و قام قائما فصلی رکعة بفاتحة الکتاب.

با تعبیر فاذا فرغ نقل کردند. ولی این در قرب الاسناد، صفحة ۳۰، رقم ۹۹ فاذا نیست، اذا فرغ است. اگر اذا فرغ بگوییم خیلی این‌که اذا فرغ تشهد و قام قائما فصلی رکعة بفاتحة الکتاب، تفسیر یبنی علی الیقین هست، این بیان یبنی علی الیقین است که چطور بنا بر یقین می‌گذارد؟ چطور تحصیل یقین می‌کند؟ به این نحو که با یک صلاة احتیاط یک رکعتی ایستاده آن تحصیل یقین می‌کند. این خیلی با آن معنایی که مرحوم شیخ می‌کند خوب جور در می‌آید و این روایت علا را البته این‌که آقای حائری این را مراد شیخ قرار دادند، شاید به این جهت بوده که این روایت بدون قرائن خارجیه و خود همین روایت را می‌توانیم به معنای شیخ بگیریم، البته «فاء» نباید داشته باشد، بدون «فاء». اذا فرغ تشهد و قام قائما. «فاء» داشته باشد، یبنی علی الیقین معلوم نیست معنایش آن معنایی باشد که معنا کردند. شاید حالا یک قدری، یک معنایش شاید این باشد که رکعات متیقنه را ازش رفعیت نمی‌کند و نماز و استیناف کند. نه، استیناف نمی‌کند همان رکعات متیقنه را هم حفظ می‌کند ولی حالا چجوری نمازش را تصحیح می‌کند، این از روایت خیلی بر نمی‌آید که چه کار می‌کند، کأنّ برای حل آن مشکل آن ثالثه یک رکعت نماز احتیاطی باید بخواند. همین‌که نماز احتیاط را بخواند، معنایش این است که به اصطلاح فقها بنا بر اکثر باید بگذارد. به هر حال این عبارت، عبارتی هست که در این روایت وارد شده.

مرحوم آخوند رحمت الله علیه در مورد صحیحة ثالثة زراره می‌فرمایند که ما می‌توانیم این روایت را حمل بر استصحاب کنیم و اشکال مرحوم شیخ را هم، و محذوری را هم که مرحوم شیخ در حمل بر استصحاب ذکر کرده را پاسخ بدهیم.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که اینجا استصحاب ذاتاً دو تا خاصیت دارد. یکی این‌که استصحاب عدم اتیان به رکعت چهارم، می‌گوید اوّلاً اصل اتیان رکعت چهارم را لازم می‌کند، ثانیاً متصله آوردنش را لازم می‌کند. اطلاق استصحاب اقتضاء می‌کند که متصله آورده بشود. ما از اصل استصحاب رفعیت نمی‌کنیم، از اطلاق استصحاب رفعیت می‌کنیم و این مشکلی نیست، اطلاق استصحاب اقتضا می‌کند که ما این را متصله بیاوریم.

مرحوم آقای صدر می‌فرماید مناسب این بود که مرحوم آخوند به این شکل بحث را مطرح نمی‌کردند. بحث را به این شکل مطرح می‌کردند که اینجا در صورتی روایت استصحاب، اینجا این‌که رکعت باید منفصله باشد از باب تخصیص ادلة استصحاب نیست، بلکه تخصیص ادلة اوّلیه است. ادلة اوّلیه‌ای که می‌گوید رکعت چهارم باید متصله آورده بشود، اینجا تخصیص خورده، بنابراین استصحاب تخصصاً اینجا خارج هست، نه تخصیصاً. این‌که این رکعت باید منفصله آورده بشود چون در صورت شک از ادلة دیگر استفاده می‌شود که تکلیف واقعی تغییر می‌کند و این تخصصاً خارج هست. و بعد بیاناتی را ایشان ذکر می‌کنند و مفصل وارد این بحث‌هایش می‌شوند که این بیانات به چه دلیل ما باید این معنا را بگیریم که عمدة نکته‌ای که رویش تکیه می‌کنند، نکتة چیز خیلی اصلی که چندین بیان دارند و یکی از بیانات این بحث هست که از ظاهر ادله این هست که کسی که بنابر اکثر می‌گذارد بعد نماز احتیاط می‌خواند، اگر نمازش واقعاً ناقص باشد آن رکعت احتیاط جزء واقعی نمازش است، تکلیف حکم واقعی نمازش بر طبق آن هست، نه این‌که شارع مقدس یک حکم ظاهری جعل کرده و آن حکم ظاهری آن باعث اجزاء می‌شود. اینجوری بحث را دنبال کردند.

حاج آقا دقیقاً برعکس. ایشان می‌فرماید نه ظاهر ادله اجزاء است و تکلیف واقعی تغییر نکرده. ایشان یک مطلب را دارند، می‌گویند اگر کسی شک بین ۳ و ۴ داشته باشد، از جهت جهل به مسأله با قصد قربت بنای بر اقل بگذارد و واقعاً هم اقل باشد، ایشان می‌فرماید فکر نمی‌کنم کسی قائل باشد که این نمازش باطل باشد. بنابراین آن تکلیف واقعی در صورتی که اکثر رکعت چهارم را نیاورده باشد، آوردن رکعت چهارم به نحو متصله است. تکلیف واقعی‌اش تغییری نکرده و همین باعث می‌شود که در جایی که غفلت از حکم داشته باشد این تکلیف را ملزم باشد اطاعت کند. ولی یک تکلیف ظاهری دارد، آن تکلیف ظاهری اقتضا می‌کند که این را به صورت منفصله آورده باشد. ولی همین تکلیف ظاهری را شارع مقدس به جای واقع قبول کرده و آن رکعت چهارم را متمم قرار داده از باب قبول شارع هست، کأنّ اجزای این تکلیف به جای آن تکلیف واقعی هست.

خب حالا این‌که ما چجوری استظهار کنیم از ادلة شکوک و اینها جای خودش باید بحث کرد. این که من بحث را از این زاویه دنبال نمی‌کنم. به یک شکل دیگری بحث را می‌خواهم مطرح کنم. یک پاسخی اینجا در کلام آقای آسید محمد سعید حکیم هست، اینجوری مطرح می‌فرمایند. معنایی که آقای آخوند کردند خلاف ظاهر روایت است. ظاهر روایت این هست که روایت به لا تنقض الیقین بالشک خصوصیت منفصله بودن رکعت را هم از همان لا تنقض الیقین بالشک می‌خواهد در بیاورد و استفاده کند. و بعد هم یک نکته‌ای را ضمیمه می‌کنند، که این نکته به نظر درستی می‌رسد. آن این است که در این‌که نمی‌تواند اکتفا کند به شک در رکعت چهارم، همین‌جور بگوید من رکعت چهارم را شک کردم، بگویم نه اتیان شده و امثال اینها. بگوییم این روایت می‌خواهد این احتمال را که شخص در مقام امتثال اکتفا کند به یک رکعت مشکوک، این را می‌خواهد دفع کند. این توهمش نمی‌رود که یک چنین احتمالی در روایت،‌ امثال اینها. این روایت، اینجوری تعبیر بکنیم. این همه تأکیداتی که در این روایت هست، روایت هی با عبارت‌های مختلف تأکید دارد می‌کند بر این‌که یک مطلبی را می‌خواهد برساند. این مطلب واضح است که نمی‌شود به شک در رکعت چهارم اکتفا کرد و به مجرد شک در رکعت چهارم، رکعت چهارم را دیگر اصلاً هیچ اقدامی برای انجام رکعت چهارم، یا به صورت متصله یا به صورت منفصله انجام نداد. اصل لزوم رکعت چهارم اینش مفروغ عنه است. متصله بودن یا منفصله بودنش مهم هست که در این روایت می‌خواهد به آن تأکید کند که به صورت منفصله باید آورده بشود. بنابراین این‌که ما بخواهیم بگوییم این روایت اصل رکعت چهارم را می‌خواهد بیان کند، آن به نظر خیلی خلاف ظاهر می‌رسد.

حالا من با یک بیان دیگری می‌خواهم مطلب را دنبال کنم. آن این است که این‌که ما یک روایت اگر ببینیم که اطلاق روایت ظاهر بدوی روایت اطلاق دارد. اطلاق روایت با یک مشکلی مواجه باشد. از طرف دیگر ما بتوانیم مثلاً در هیئت روایت تصرف کنیم حمل بر استصحاب کنیم. فرض کنید گفته اکرم العالم ما می‌دانیم بعضی افراد واجب الاکرام نیستند. ما می‌توانیم اکرم را حمل بر استحباب کنیم، می‌توانیم اکرم العالم را حمل بر وجوب کنیم، آن افراد را از تحت این تخصیصاً خارج کنیم. آیا اینجا تخصیص مقدم در تصرف در هیئت هست، تخصیص که تصرف در ماده هست مقدم بر تصرف در هیئت هست. خیلی روشن نیست این مطلب را آقایان معمولاً من این کار را می‌کنم، می‌گویم که باید دلیل را حفظ کرد و حمل بر وجوب کرد، تخصیص در آن مورد را. ولی معلوم نیست. اینها دو تا خلاف ظاهر هستند، این دو تا خلاف ظاهر از جهت میزان مخالفت با ظاهر تفاوتی ندارند و ما هم در ما نحن فیه ممکن است این روایت را به استصحاب حمل کنیم، اطلاق روایت را مثلاً تقیید کنیم. ممکن است نه، روایت را بگوییم مثلاً لا تنقض الیقین بالشک معانی دیگری بگیریم، مثلا معنایی که مرحوم فیض کاشانی در وافی، مرحوم علامة مجلسی در ملاذ الاخیار مطرح فرمودند، که حالا بعد ذکر می‌کنیم، در آن معانی معنا کنیم. این معانی اینجور نیست که ما خلاف ظاهر بودن در اینجور معانی بیشتر باشد، خلاف ظاهری که در تقیید اطلاق دلیل وجود داشته باشد. به خصوص حالا نکته‌ای که آقای حکیم هم اشاره می‌کنند که اصلاً آن چیزی که اصل، اگر این ناظر به اصل استصحاب باشد، اصل لزوم آوردن رکعت چهارم باشد این اشاره به یک نکتة واضح است. خب همه، هیچ کس توهم نمی‌کند که رکعت چهارم به مجرد شک را ما می‌توانیم انجام شده فرض کنیم. چیزی که مهم هست این است که این رکعت چهارم را به چه شکلی اتیان کنیم. و الا این‌که اصلاً فرض کنیم که حالا به مجرد این‌که شک کردیم بگوییم این انجام شده. این توهمش هم نمی‌رود. بنابراین ظهور در دلیل در این‌که می‌خواهد منفصله بودن رکعت را هم با لا تنقض الیقین بالشک و با این بیانات بیان کند، این ظهور قوی‌تری است. این اقتضاء می‌کند که ما معانی دیگری را که در این روایت مطرح شده، آن روایت را بپذیریم. حالا اگر ظهورش هم قوی‌تر نباشد، لا اقل نمی‌توانیم بگوییم ظهور دلیل در استصحاب قوی‌تر هست. بنابراین این روایت مجمل می‌شود و نمی‌توانیم، دلیلی بر این روایت برای استصحاب تمسک کنیم.

حالا یک بیانی اینجا مرحوم آقای نایینی دارند، ان‌شاءالله به آن بیان مرحوم آقای نایینی هم به نحو اشاره‌وار فردا اشاره می‌کنیم و همچنین معانی که مرحوم سید و مرحوم مجلسی اوّل در ملاذ الاخیار دارند را هم فردا عبارت ایشان را می‌آورم می‌خوانیم و کم کم برویم ببینیم روایت را باید چه کار بکنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان